

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاده‌سازی

تحفه‌هایی از گنجینه‌ی معارف امام باقر علیه السلام (۱)

حدیث اول:

امام باقر علیه السلام فرمودند: «**الْكَمَالُ كُلُّ الْكَمَالِ**» غیر از این است که انسان می‌خواهد در مسیر سیروسلوک، خودسازی و تهذیب نفس به قلّه‌ی کمال برسد؟ حضرت فرمودند: کمال به تمامه در سه چیز است؛ اول: «**التَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ**» اینکه انسان درک عمیق و درستی از دین داشته باشد. اکتفا کردن به اطلاعات جسته و گریخته در فهم دین که از اینجا و آنجا به گوشمان خورده و تکیه کردن به گمان و ظن و حدسیات در معارف دینی، راه کمال نیست. کسانی که می‌خواهند در مسیر کمال حرکت کنند، لازم‌آش این است که فقیه شوند. فقه در لغت به معنای فهم عمیق و دقیق است. فرمودند: اولین چیزی که لازمه‌ی کمال است تفقه در دین است. دوم: «**وَ الصَّبْرُ عَلَى النَّائِبَةِ**» اینکه در حوادثی که خدا در زندگی انسان برای رشد و تعالی و تکاملش پیش می‌آورد؛ در دشواری‌ها، سختی‌ها، محرومیت‌ها، گرسنگی‌ها، فقرها، دردها، بیماری‌ها، تهمت‌هایی که به مؤمن می‌زنند و آزار و اذیت‌هایی که به او می‌کنند، صابر باشد؛ میدان را خالی نکند؛ گلایه نکند؛ جزع و فزع و بی‌تابی نکند؛ اظهار عجز و ناتوانی نکند؛ این هم دومین چیزی که مؤمن را به قلّه‌ی کمال می‌رساند. سوم: «**وَ تَقْدِيرُ الْمَعِيشَةِ**»^۱ اینکه زندگی حد و مرز داشته باشد؛ اندازه داشته باشد؛ زندگی حساب داشته باشد؛ در زندگی بی‌حساب نباشد. تقدیر دو معنا دارد، یکی از معانی آن، قدر و اندازه و حساب و کتاب داشتن در زندگی است که بسیاری از افراد به‌خاطر بی‌حساب و کتاب زندگی کردن کارشان به مشکلات می‌کشد. معنای دیگر

^۱ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۲ و ابن‌شعبه ی حرانی، تحف العقول، ص ۲۹۲.

تقدیر هم تنگ شدن و محدود کردن است؛ «وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ»^۲ کسی که رزقش تنگ می‌شود، باید انفاق کند؛ این سخن قرآن است؛ یا در همان آیه‌ی ماجرای حضرت یونس عَلَيْهِ السَّلَام هم هست: «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ»^۳ «لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» یعنی گمان کرد که ما به او تنگ نمی‌گیریم؛ سخت نمی‌گیریم. پس یکی از معانی تقدیر هم محدود کردن و تنگ گرفتن است؛ یعنی خیلی ولنگ و باز زندگی نکند؛ معیشت خودش را محدود کند و در این محدودیت هم حساب و کتاب داشته باشد. فرمودند اگر کسی می‌خواهد به قلّه‌ی کمال برسد، اول، در دین فهم عمیق کسب کند؛ دوم، در سختی‌هایی که خدا برای سازندگی او در زندگی‌اش پیش می‌آورد، عجز نشان ندهد و اظهار ناتوانی نکند؛ صابر و شکیبیا و پایدار باشد و سوم هم در زندگی خودش حساب و حدّ و مرزی داشته باشد و بیش از حدّ زندگی مادی دنیوی‌اش را گسترش ندهد که از کمالات معنوی باز بماند.

حدیث دوم:

حضرت فرمودند: «فِي كُلِّ قَضَاءٍ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْمُؤْمِنِ»^۴ در هر چیزی که قضای الهی به آن تعلق می‌گیرد و به مشیت الهی در زندگی مؤمن اتفاق می‌افتد، خیری برای مؤمن وجود دارد. اینها درس‌های عرفان است. امیدوارم به این حرف‌ها عمیقاً توجه کنیم. هرچه خدا در زندگی مؤمن پیش بیاورد، اعم از راحتی و سختی، اعم از فقر و غنا، اعم از بیماری و سلامتی، هرچه خدای متعال در زندگی مؤمن پیش می‌آورد، خیری در آن قرار دارد. اگر این به یک باور قطعی در ما تبدیل شود، خواهیم دید که گله کردن‌ها، نارضایتی‌ها و یأس‌ها تمام می‌شود؛ زندگی انسان یک‌پارچه شادی و خشنودی و امید و سرشار از نشاط می‌شود. این از مقامات بلند اهل معرفت و اهل سلوک است که به این باور قطعی برسند که هرچه خدا پیش می‌آورد خیر مؤمن است. به قول شاعر:

^۲. سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۷.

^۳. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۸۷.

^۴. ابن‌شعبه‌ی حرانی، تحف العقول، ص ۲۹۳ و مجلسی، بحار، ج ۷۵، ص ۱۷۳.

به دُرد و صاف تو را کار نیست دَمِ دَرکش که هر چه ساقی ما ریخت عینِ الطاف است

حدیث سوم:

این حدیث هم درس بزرگی برای سلوک الی الله است. حضرت فرمودند: «ما عَرَفَ اللَّهَ مِنْ عَصَاهُ» کسی که معصیت خدا را می کند، معرفت بالله ندارد؛ عارف بالله نیست و خدا را نشناخته است؛ این در وادی معرفت و اما در وادی محبت هم همینطور است و حضرت در ادامه ی حدیث، توضیح داده اند؛ چون دو گروه داریم یک گروه مدعی معرفتند و یک گروه هم مدعی عشق و محبت الهی هستند. اگر کسی این ادعاها را داشت و معصیت می کرد بدانید ادعاهای او گزاف و بی پایه است. فرمودند: «تَعْصِي الْإِلَهَ وَ أَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ» تو خدا را معصیت می کنی و بعد، تظاهربه محبت او می کنی؟ «هَذَا لَعْمُرُكَ فِي الْفِعَالِ بَدِيعٌ» قسم به جان تو! کاری که تو می کنی، یعنی ادعای محبت و سرکشی و عصیان در برابر محبوب، کار بدیع و نوظهور است. «لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَأَطَعْتَهُ؛ إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ أَحَبَّ مُطِيعٌ»^۵ اگر محبت تو صادقانه بود و به راستی محبت به خدا داشتی؛ ادعای گزاف محبت نمی کردی؛ ادای محبتین را در نمی آوردی؛ اگر به راستی به خدا محبت داشتی، در این صورت، اطاعت خدا را به جا می آوردی. چرا؟ چون محبت و عاشق، مطیع و فرمانبر محبوب و معشوقش است. پس اگر وادی عرفان، وادی معرفت و محبت است، لازمه ی این وادی اطاعت و فرمانبری از خدا و پرهیز از معصیت و نافرمانی الهی است.

حدیث چهارم:

امام باقر علیه السلام فرمودند: «لَا يُقْبَلُ عَمَلٌ إِلَّا بِمَعْرِفَةٍ وَ لَا مَعْرِفَةٌ إِلَّا بِعَمَلٍ وَ مَنْ عَرَفَ دَلَّتْهُ مَعْرِفَتُهُ عَلَى الْعَمَلِ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ فَلَا عَمَلٌ لَهُ»^۶ حدیث بسیار عمیقی است. هیچ عملی مقبول واقع نمی شود مگر اینکه آن عمل براساس و مبتنی بر معرفت باشد. معنی مقبول واقع شدن عمل را هم قبلاً بارها خدمتتان عرض کرده ام؛ هر عملی که خدا مقرر کرده، برای سازندگی خاصی است که در انسان دارد. وقتی شما عمل را

^۵ ابن شعبه ی حرانی، تحف العقول، ص ۲۹۴ و مجلسی، بحار، ج ۷۵، ص ۱۷۴.

^۶ ابن شعبه ی حرانی، تحف العقول، ص ۲۹۴ و مجلسی، بحار، ج ۷۵، ص ۱۷۴.

به‌گونه‌ای انجام دادید که آن سازندگی در شما ایجاد شد، می‌گویند عمل مقبول واقع شد؛ یعنی در رشد و تکامل شما مؤثر واقع شد. حال، امام باقر علیه السلام فرمودند هیچ عملی مقبول واقع نمی‌شود؛ یعنی سازندگی خودش را در شما ایجاد نمی‌کند، «إِلَّا بِمَعْرِفَةٍ» مگر اینکه در پرتو معرفت انجام شود. پس افرادی که فقط سرشان را پایین انداخته‌اند و به تقدس خشک مشغول هستند و مدام اعمال را تکراری انجام می‌دهند؛ اما هیچ معرفت و درک عمیقی در آنها نیست؛ هیچ فهمی از اینکه اصلاً این عمل به چه معناست و چرا این کار را می‌کنیم در آنها نیست، رشدی ندارند و عمل سازندگی خودش را در آنها بجا نمی‌گذارد. «و لَا مَعْرِفَةَ إِلَّا بِعَمَلٍ» اما از آن طرف، هیچ معرفتی هم معرفت نیست؛ مگر اینکه منجر به عمل شود. نمی‌شود بگوییم من عارف بالله هستم و سطح بسیار عالی‌یی از معرفت دارم؛ اما در وادی عمل، کم بیاورم؛ حال عبادت و طاعت و فرمانبری خدا را نداشته باشم. عمل و معرفت لازم و ملزوم هم هستند. بعد فرمودند: «وَمَنْ عَرَفَ دَلَّتْهُ مَعْرِفَتُهُ عَلَى الْعَمَلِ» اگر کسی به‌راستی به معرفت رسید و عارف شد، این معرفت، او را به سمت عمل به فرامین الهی دلالت و راهنمایی می‌کند و اگر مدعی معرفت، عمل ندارد؛ طاعت و فرمانبری حق ندارد؛ حال عبادت ندارد، معرفت حقیقی ندارد؛ به قول یک فرد پاکستانی یا هندی، نماز که حالش نهییه؛ روزه هم که طاقت نهییه؛ من مسلمان پاکم؛ عین عبارت که به زبان اردو بود را فراموش کردم. حال نماز را که ندارم؛ طاقت روزه را هم که ندارم؛ مسلمان پاکم. اگر کسی معرفت داشته باشد، قطعاً آن معرفت، او را به عمل وا می‌دارد. «وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ فَلَا عَمَلَ لَهُ» و کسی هم که معرفت ندارد؛ حضرت حق و حقایق هستی را نمی‌شناسد؛ برای او هم عملی متصور نیست؛ چون عامل سوق دهنده به سمت عمل در او وجود ندارد. اگر در صورت ظاهر هم عملی وجود داشته باشد، عمل به دردخوری نیست؛ عمل بیهوده‌ای است.

حدیث پنجم:

حدیث بسیار دوست داشتنی‌یی است. خودم که خیلی از این حدیث کیف کردم. بسیار بلند است. امام باقر علیه السلام فرمودند: «مَنْ اسْتَفَادَ أَحَاً فِي اللَّهِ عَلَى إِيْمَانٍ بِاللَّهِ وَ وَفَاءٍ بِإِحْتِاجِهِ طَلَبًا لِمَرْضَاةِ اللَّهِ فَقَدِ اسْتَفَادَ شِعَاعاً مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ أَمَاناً مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَ حُجَّةً يُفْلِحُ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ عِزًّا بَاقِيًّا وَ ذِكْرًا نَامِيًّا لِأَنَّ الْمُؤْمِنَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ

لا مَوْصُولٌ وَ لا مَفْصُولٌ قِيلَ لَهُ عَ مَا مَعْنَى لا مَفْصُولٌ وَ لا مَوْصُولٌ قَالَ لا مَوْصُولٌ بِهِ أَنَّهُ هُوَ وَ لا مَفْصُولٌ مِنْهُ أَنَّهُ

مِنْ غَيْرِهِ»^۷ حدیث بسیار بلندی است! معنا کردن این حدیث جرأت می‌خواهد. حال، در حدّ فهم کوتاه خودم اشاره‌ای به معنایش می‌کنم. امیدوارم خداوند خودش ما را به حقیقت این حدیث برساند. فرمودند: کسی که در راه خدا یک دوست یا برادر ایمانی اختیار کرد؛ یا مؤمنه‌ای یک خواهر ایمانی اختیار کرد؛ یک رفیق اهل طریق، یک رفیق معنوی و دوست اهل سلوک و معنویت اختیار کرد و مبنای این اختیار دوست و رفیق و برادر ایمانی، یکی ایمان به خدا بود؛ یعنی پایه‌ی آن این نبود که من رفیقی داشته باشم که با او خوش بگذرانم؛ رفیقی داشته باشم که با هم فعالیت اقتصادی کنیم و درآمدی داشته باشیم؛ رفیقی داشته باشم که از تنهایی بیرون بیایم؛ نه، مبنای برادر گزیدنش، ایمان به خدا باشد؛ هیچ چیز دیگری در آن سهم نداشته باشد؛ «وَ وَفَاءٍ بِإِحَائِهِ» و مبنای دیگر آن، وفا به پیمان برادری‌یی باشد که با برادرش برقرار کرده است؛ یعنی شرط برادری را نسبت به برادر ایمانی ایفا کند؛ یا آن مؤمنه، شرط خواهری ایمانی را نسبت به این خواهر ایمانی ایفا کند؛ «طَلَبًا لِمَرْضَاةِ اللَّهِ» غرضش هم از این کاری که می‌کند؛ یعنی اینکه چنین دوستی را انتخاب می‌کند و شرط برادری و دوستی را در حقّ او ادا می‌کند، این است که می‌خواهد رضایت الهی را کسب کند؛ غرضش هم همین است؛ هیچ انگیزه‌ی دیگری در آن نیست؛ اگر کسی این‌گونه دوست انتخاب کرد «فَقَدِ اسْتَفَادَ شُعَاعًا مِنْ نُورِ اللَّهِ» او که چنین برادر ایمانی را بدست آورده، یک شعاعی از نور الهی را بدست آورده است؛ خدا می‌داند که این حرف چقدر عمیق است! پس برادر مؤمن ما، خواهر مؤمن ما شعاعی از خداست؟! یک شعاع از نور الهی است؛ «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»^۸ این مؤمن یک شعاع از آن است؟! حدیث خیلی عجیب است! جرأت نمی‌کنم؛ گفتم بعضی از حرف‌ها وقتی به زبان بیاید کوچک می‌شود. باید خدا به انسان بچشانند که وقتی نگاه می‌کند، ببیند غیر از خدا هیچ‌کس اینجا نیست. فرمودند کسی که چنین

^۷ ابن شعبه ی حرانی، تحف العقول، ص ۲۹۵ و مجلسی، بحار، ج ۷۵، ص ۱۷۵.

^۸ سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۵.

برادری را بدست بیاورد، شعاع نور الهی را بدست آورده است. «وَ أَمَانًا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ» و از عذاب الهی هم در امان و در امنیت قرار می‌گیرد. «وَ حُجَّةً يُفْلِحُ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ» و حجت و دلیلی بدست آورده که این حجت و دلیل، سبب پیروزی، سرفرازی و موقّیّت او در روز قیامت خواهد بود. «وَ عِزًّا بَاقِيًّا» و عزّت پایداری برای این شخص خواهد بود «وَ ذِكْرًا نَامِيًّا» و نام بلند و نمو کننده و دائماً در گسترشی برای خودش بدست آورده است. بعد دلیلش را فرمودند؛ چرا؟ «لِأَنَّ الْمُؤْمِنَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَا مَوْصُولَ وَ لَا مَفْصُولَ» پناه به خدا! علتش این است که مؤمن نسبت به خدا، نه از خدا جداست، نه جزء خداست؛ چه بگوییم! نمی‌شود معنی کرد. «لَا مَوْصُولَ وَ لَا مَفْصُولَ» نه موصول است و نه مفصول «قِيلَ لَهُ عَ مَا مَعْنَى لَا مَفْصُولَ وَ لَا مَوْصُولَ» به امام باقر علیه السلام عرض کردند که مقصود شما از اینکه مؤمن نه موصول به خدا و نه مفصول از خداست چیست؟ «قَالَ لَا مَوْصُولَ بِهِ أَنَّهُ هُوَ» فرمودند: موصول به خدا نیست که بگوییم خود خداست «وَ لَا مَفْصُولَ مِنْهُ أَنَّهُ مِنْ غَيْرِهِ» و از خدا هم جدا نیست که بگوییم از جای دیگر و از غیر اوست. بعضی از عرفا می‌گویند:

ما علی را خدا نمی‌دانیم از خدا هم جدا نمی‌دانیم

فرمودند: «لَا مَوْصُولَ بِهِ أَنَّهُ هُوَ وَ لَا مَفْصُولَ مِنْهُ أَنَّهُ مِنْ غَيْرِهِ» بیش از این جرأت نمی‌کنم حدیث را باز کنم. امیدوارم بقیه‌اش را خود امام باقر علیه السلام در سینه‌ها و قلب‌هایتان باز کند. حدیث بسیار عجیبی است!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ